

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Exploring the Legality of Combining Sale and Lease
Contracts in Islamic Jurisprudence: A Study on the *Riba*-
Nullifying Supplement

Author: Mahmood Akbari

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248624.3818>

تحلیل ماهیت ضمیمه رافع ربا در فرض اجتماع بیع و اجاره در عقد واحد

نویسنده: محمود اکبری

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248624.3818>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

Exploring the Legality of Combining Sale and Lease Contracts in Islamic Jurisprudence: A Study on the *Riba*-Nullifying Supplement

Mahmood Akbari • Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Ayatollah
Ozma Borujerdi University, Borujerd, Iran. m.akbari@abru.ac.ir

Abstract

Context & Objective: The flexibility of the Islamic legal system allows for complex transactional structures such as the combination of sale and lease contracts within a single creation. While Shia jurisprudence generally accepts the validity of combining two independent contracts based on general principles of contract law and consensus a fundamental tension arises when such combinations intersect with mandatory rules like the prohibition of usury or *riba*. This article investigates the legal nature of combined contracts to determine whether a lease component can serve as a *riba*-nullifying supplement for a concurrently executed sale. The research specifically addresses whether the formal legality of combining contracts can substantively override the prohibition of *riba* in cases where the sale portion involves usurious elements.

Method & Approach: This study utilizes a doctrinal research methodology to dissect the jurisprudential foundations of combined contracts and the conditions under which a supplement effectively nullifies *riba*. The analysis employs the theory of dissolution which posits that a single expression of will can be analytically decomposed into multiple independent legal entities. Furthermore, the research applies the rule of price apportionment to demonstrate how a unified consideration is distributed among contract components based on market value. To validate the inherent independence of these components the study uses the argument of multiple owners as a logical test to distinguish between formal and substantive joinder.



Findings: The research identifies a fundamental distinction between a commodity supplement (joining property to property) and a contractual supplement (joining one contract to another). A commodity supplement effectively changes the subject of sale into a composite item thereby removing the transaction from the scope of *riba* rules. Conversely a contractual supplement such as a lease remains inherently independent and fails to modify the subject matter of the sale portion. The findings demonstrate that because the lease and sale maintain distinct legal identities the lease cannot function as a *riba*-nullifying agent. Moreover, legal instruments like price apportionment ensure that mandatory rules such as the requirement for immediate possession in certain sales or the prohibition of *riba* are applied strictly to the relevant component without being diluted by the accompanying contract.

Conclusion: Ultimately the study concludes that adding a secondary contract to a primary one does not alter the essential legal identity or the application of mandatory religious prohibitions. In the event that the sale portion of a combined contract is found to be usurious the presence of a lease contract cannot render the transaction valid. These findings highlight a broader jurisprudential priority of substantive legal content over contractual form within *Imami* law. Practically this distinction provides a critical framework for evaluating modern Islamic banking and finance instruments ensuring that complex financial structures represent genuine asset-based transactions rather than mere formal covers for usurious debt.

Keywords: Contract Combination, Composite Contract, Concurrent Sale and Lease, *Riba* Prohibition, *Riba*-Nullifying Supplement.

تحلیل ماهیت ضمیمه رافع ربا در فرض اجتماع بیع و اجاره در عقد واحد

محمود اکبری • استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی، بروجرد، ایران.

m.akbari@abru.ac.ir

چکیده

جواز «جمع بین عقدین» در فقه امامیه، امکان تلفیق دو یا چند عقد مستقل، مانند بیع و اجاره را در قالب یک انشاء واحد فراهم می‌سازد. این جواز که مبتنی بر عمومات ادله صحت معاملات و اجماع فقیهان است، با این پرسش بنیادین مواجه است که آیا این جواز شکلی، می‌تواند قواعد آمره ماهوی مانند حرمت ربا را تحت الشعاع قرار دهد؟ این مسأله به‌ویژه در مواردی که یکی از عقود تشکیل‌دهنده، واجد وصف حرمت نظیر ربوی بودن باشد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش پیش‌رو، با هدف حل تعارض ظاهری بین جواز جمع بین عقدین و حرمت ربا، به بررسی این سؤال می‌پردازد که آیا در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «عقد اجاره» می‌تواند به‌مثابه «ضمیمه رافع ربا» برای جزء بیع عمل نماید؟ در این راستا، تحقیق حاضر با روش توصیفی تحلیلی، ضمن تبیین مبانی فقهی عقد تلفیقی، به کالبدشکافی ماهیت ضمیمه و شرایط تأثیرگذاری آن پرداخته شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تمایز جوهری بین «ضمیمه کالایی» (ضم مال به مال) و «ضمیمه عقدی» (ضم عقد به عقد) موجود است؛ ضمیمه کالایی با تغییر ماهوی «مبیع» و ایجاد یک موضوع مرکب جدید، آن را از شمول ادله ربا خارج می‌سازد؛ حال آنکه، ضمیمه عقدی به دلیل استقلال ذاتی عقود و تفکیک‌پذیری آن‌ها، فاقد چنین تأثیری است. جستار حاضر با ارائه معیاری ماهوی برای تفکیک ضمیمه مؤثر از انضمام صوری، دلالت‌های مهمی برای ارزیابی اعتبار قراردادهای ترکیبی مدرن در حقوق مالی اسلامی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: اجتماع عقود، عقد تلفیقی، اجتماع بیع و اجاره، حرمت ربا، ضمیمه رافع ربا.



مقدمه

انعطاف‌پذیری نظام حقوقی اسلام در حوزه قراردادهای، ظرفیت بالایی برای پذیرش ساختارهای معاملاتی پیچیده از خود نشان داده است. یکی از برجسته‌ترین مصادیق این ظرفیت، قاعده جواز «جمع بین عقدین» است که به موجب آن، طرفین می‌توانند دو یا چند ماهیت حقوقی متمایز مانند بیع و اجاره را در یک انشای واحد و به‌ازای عوضی یکتا منعقد کنند (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص. ۲۹۰؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۲۹). این اصل که در متون فقهی با استناد به عمومات صحت معاملات مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «تِجَارَةُ عَنْ تَرَاضٍ» به رسمیت شناخته شده (موسوی خویی، بی‌تا، ص. ۴۰۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص. ۱۸۱)، تا بدانجا مورد اتفاق است که در آثار فقهی بر آن ادعای عدم خلاف یا اجماع شده است (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۲۸۰؛ نجفی (صاحب جواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص. ۲۳۳). این پذیرش گسترده به‌مثابه سنگ بنای این پژوهش عمل می‌کند.

این جواز بنیادین، بستر مناسبی برای طرح پرسش‌های دقیق‌تری در سطوح زیرین نظریه قراردادهای فراهم می‌سازد. چالش اصلی هنگامی پدیدار می‌شود که عقد تلفیقی با احکام وضعی خاصی که شارع برای هریک از اجزای تشکیل‌دهنده آن مقرر کرده است، در تقابل قرار گیرد. به بیان روشن‌تر، پرسش محوری این است که اگر یکی از عقود تشکیل‌دهنده مجموعه، مصداق معامله‌ای قرار گیرد که مشمول قواعد آمره و خاصی (مانند حرمت ربا) باشد، چه سرنوشتی برای آن جزء و در نتیجه، برای کل معامله متصور خواهد بود؟ این مسئله هنگامی که با حکم حرمت «ربا» مواجه می‌شود، به اوج پیچیدگی خود می‌رسد. برای تبیین عینی این چالش، فرض کنید متعاملین در ضمن عقد اجاره یک خانه، هم‌زمان یک دینار را در قالب همان صیغه واحد و در مقابل بخشی از عوض کلی (که آن هم از جنس دینار است) به فروش رسانند. در این صورت این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا می‌توان با توسل به راهکار فقهی «ضمیمه»، عقد اجاره را به‌عنوان عامل رافع ربا تلقی و از عنوان ربوی بودن معامله اجتناب کرد؟ به عبارت دیگر، آیا عقد اجاره می‌تواند نقش «ضمیمه رافع ربا» را برای جزء ربوی معامله ایفا کند؟ (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۶۲۴).

این پژوهش با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش دقیق، بر این فرضیه اصلی تکیه دارد که در تحلیل فقهی میان دو مفهوم «ضمیمه شدن یک مال دیگر به مبیع» (ضم مال به مال) و «ضمیمه

شدن یک عقد مستقل به عقد بیع» (ضم عقد به عقد)، تمایز جوهری و ماهوی وجود دارد. بر این مبنا، استدلال محوری مقاله آن است که «عقد اجاره» به دلیل برخورداری از استقلال ذاتی و ماهوی، حتی در صورت جمع شدن در یک انشای واحد با عقد بیع، فاقد ویژگی‌های حقوقی لازم برای ایفای نقش «ضمیمه رافع ربا» برای «عقد بیع» است. به بیان دقیق‌تر، این تحقیق در پی اثبات این مدعاست که انضمام یک ماهیت حقوقی مستقل (مانند عقد اجاره) به یک عقد دیگر (مانند عقد بیع ربوی)، قادر به تغییر موضوع و ماهیت معامله ربوی نیست و در نتیجه، نمی‌تواند به‌عنوان راهکاری مؤثر برای رفع حرمت ربا قلمداد شود. این ادعا از طریق کالبدشکافی استدلال‌های دقیق فقهی و با اتکا به منطق حقوقی ارائه شده در تحلیل‌های متأخر فقهی مورد تبیین و اثبات قرار خواهد گرفت (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص. ۱۴۷).

۱. مبانی تحلیلی عقد تلفیقی

۱.۱. پیشینه و ادله جواز؛ از اتفاق نظر تا عمومات

جواز جمع بین عقود مختلف در یک معامله واحد از چنان مقبولیت و پشتوانه استواری در فقه امامیه برخوردار است که می‌توان آن را در زمره اصول مسلم و مورد اتفاق فقهای این مکتب فقهی به شمار آورد. گستره این پذیرش تقریباً تمام ادوار فقهی را درنوردیده و فقهای بزرگی از شیخ طوسی در المبسوط و ابن ادریس در السرائر گرفته تا ابن سعید حلی در الجامع للشرائع (۱۴۰۵ق، ص. ۲۵۰)، علامه حلی در آثار متعدد خود، شهید اول در الدروس و القواعد والفوائد (بی‌تا، ج ۲، ص. ۱۳۰) و نیز فقهای متأخر مانند فاضل مقداد در نضد القواعد (۱۴۰۳ق، ص. ۳۵۳)، فیض کاشانی در مفاتیح الشرایع (بی‌تا، ج ۳، ص. ۵۴) و بحرانی (آل عصفور) در حدائق الناضرة (۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص. ۴۷۴) را شامل می‌شود. این اجماع قوی با وجود برخی آرای منفرد و تأملات محدود مانند نظر محقق اردبیلی شکل گرفته است. منشأ اصلی تردید ایشان به دو اشکال کلیدی بازمی‌گردد. نخست، غیرمعارف بودن چنین ساختار قراردادی و دوم، جهالت به عوض مشخص هریک از عقود در ترکیب مذکور (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص. ۵۳۲).

اساس استدلالی این جواز گسترده در جمع بین عقدین، به «عمومات و اطلاعات» ادله صحت معاملات بازمی‌گردد. از منظر فقهای امامیه، هر تعهد عقلایی که بر پایه رضایت طرفین شکل گرفته

باشد، مصداقی از «عقد» یا «تجارت» است و مشمول ادله‌ای چون آیات شریفه «... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...» (مائده، آیه ۱) و «... إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ...» (نساء، آیه ۲۹) قرار می‌گیرد مگر آنکه دلیلی خاص آن را از این دایره شمول خارج کند. عقد تلفیقی نیز به‌عنوان یکی از مصادیق «عقد» و «تجارت»، در صورت عدم وجود دلیل مبطل، مشمول این اصل کلی است و صحیح تلقی می‌شود (موسوی خویی، بی‌تا: ص. ۴۰۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص. ۱۸۱).

در برابر این استدلال، قوی‌ترین اشکال مطرح‌شده مبتنی بر شبهه «عدم تعارف» و در نتیجه، «انصراف ادله» به عقود متعارف و شناخته‌شده است. بر پایه این دیدگاه، عموماً ادله صحت تنها ناظر بر معاملاتی هستند که در عصر شارع یا در سنت متشرعه رواج داشته‌اند و ساختارهای قراردادی نوظهور و نامأنوس را شامل نمی‌شوند (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۲). این اشکال از دو منظر مورد نقد و رد قرار گرفته است. نقد نخست (رد صغری)، اصل نامتعارف بودن چنین عقدی را به چالش کشیده است؛ زیرا این قبیل قراردادها ممکن است کم‌شمار باشند، اما آن‌قدر غریب و ناشناخته نیستند که اطلاق ادله از شامل شدن بر آن‌ها ناتوان باشد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۲). در نقد دوم و مهم‌تر (رد کبری)، اساساً این مبنا که دامنه شمول ادله صحت به عقود متعارف محدود است، رد شده است. بر این اساس، ملاک مشروعیت، صدق عناوین کلی مانند «عقد» و «تجارت عن تراض» است نه صرفاً رایج بودن آن در یک زمان خاص. پذیرش چنین محدودیتی، توانایی نظام حقوقی اسلام را برای پاسخ‌گویی به مقتضیات زمان و ساختارهای قراردادی جدید به‌شدت تضعیف می‌کند (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۳). بدین ترتیب، با تکیه بر اصالت عموم و اصل صحت و رد شبهات واردشده، جواز عقود تلفیقی به‌عنوان یک اصل استوار، زمینه را برای تحلیل‌های بعدی فراهم می‌آورد.

برای شفافیت بیشتر محدوده بحث باید توجه داشت که فقها برای مصادیق «جمع بین عقدین»، سه حالت کلی را تفکیک کرده‌اند. حالت اول، جایی است که هریک از دو عقد، عوض مستقل و معین خود را دارند و صرفاً در مقام انشا با یکدیگر جمع شده‌اند که در صحت این حالت هیچ اختلاف‌نظری وجود ندارد. حالت دوم، وضعیتی است که عوض‌ها معین هستند، اما تحقق یک عقد منوط و مشروط به عقد دیگر شده است (مانند برخی معاملات یکپارچه یا صفقه واحده). این حالت نیز نزد فقها صحیح شمرده شده است. کانون اصلی بحث و مناقشه، صورت سوم است؛ یعنی جایی که یک عوض واحد و غیرقابل تفکیک، در مقابل مجموع دو تعهد (مانند بیع یک عین و

اجاره عین دیگر) قرار می‌گیرد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، صص. ۳۱۳-۳۱۱). این پژوهش، بر تحلیل احکام همین صورت سوم متمرکز خواهد بود.

۲.۱. تبیین ماهیت مستقل حقوقی عقد ترکیبی و مبانی تجزیه‌پذیری آن

چگونگی تکرر ماهیت‌های حقوقی متمایز از یک انشای واحد، پرسشی بنیادین است که پاسخ به آن، چهارچوب تحلیل عقود تلفیقی را روشن می‌سازد. فقه امامیه این تعارض ظاهری را در چهارچوب تبیین ماهیت حقوقی عقد ترکیبی و مبانی تجزیه‌پذیری آن مورد بررسی قرار می‌دهد؛ چهارچوبی که بر تفکیک میان «صورت و شکل» و «معنا و اثر حقوقی» عقد استوار است.

براین اساس، معامله در مقام ابراز اراده و در قالب صیغه، عقدی واحد با ایجاب و قبولی یکپارچه است، اما در عالم تحلیل حقوقی و در مرحله اجرا، به دو یا چند عقد مستقل قابل تجزیه است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص. ۴۳۷). به تعبیر دقیق‌تر، این عقد «در صورت، واحد و در معنا، متعدد» است. یک بیان انشایی واحد، در حقیقت قالبی است که هم‌زمان چند اثر حقوقی مستقل را محقق می‌سازد. هریک از این آثار، هویت حقوقی مختص به خود را دارد (جمعاً از پژوهشگران (زیر نظر سیدمحمود هاشمی شاهرودی)، ۱۴۱۷ق، صص. ۳۱-۳۴).

برای درک عمیق‌تر این نظریه، باید به یکی از مبانی کلیدی در اصول فقه قراردادهای رجوع کرد؛ آیا اسامی عقود (مانند بیع و اجاره) ناظر بر «سبب» (یعنی خود انشا و صیغه) هستند یا بر «مسبب» (یعنی اثر حقوقی ناشی از آن انشا مانند تملیک عین یا منفعت)؟ (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۵). پاسخ به این پرسش، تأثیر مستقیمی بر تحلیل عقد تلفیقی دارد. اگر اسامی عقود را ناظر بر «مسبب» بدانیم، تبیین نظریه انحلال بسیار ساده می‌شود؛ زیرا هیچ مانعی وجود ندارد که یک سبب واحد (یک انشا)، چندین مسبب مستقل و هم‌زمان (مانند تملیک عین و تملیک منفعت) را ایجاد کند، اما حتی اگر مبنای «سببیت» را بپذیریم، باز هم نظریه انحلال قابل دفاع است؛ زیرا یک سبب واحد می‌تواند مصداق چندین عنوان حقوقی مستقل باشد. برای مثال، بیان واحد «بعتک داری و آجرتک حماری بکذا» از آن حیث که به تملیک عین دلالت دارد، مصداق عنوان «بیع» است و از آن حیث که به تملیک منفعت اشاره می‌کند، مصداق عنوان «اجاره» محسوب می‌شود. در نتیجه، اطلاعات ادله صحت که هریک از این عناوین کلی (بیع و اجاره) را دربرمی‌گیرند، شامل این بیان واحد نیز خواهند شد (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۶).

بدین ترتیب، نظریه انحلال تحلیلی با هر دو مبنای اصولی (سببیت یا مسببیت) سازگاری دارد و به‌عنوان ابزاری کارآمد، سنگ بنای درک ساختار حقوقی عقود تلفیقی و کلید حل چالش‌های احکام اختصاصی آن‌ها به شمار می‌آید.

۳.۱. تقسیت عوض و کارکرد آن در تحلیل حقوقی عقد تلفیقی

سازوکار تجزیه عقد ترکیبی به‌عنوان یک ابزار کاربردی حقوقی، دارای آثار عملی و تعیین‌کننده در نظام حقوقی است. مهم‌ترین نتیجه عملی این سازوکار، «تفکیک حکمی» هریک از بخش‌های تشکیل‌دهنده عقد تلفیقی است. پس از انجام تجزیه حقوقی، هر بخش از عقد، موقعیت حقوقی مستقل خود را بازمی‌یابد و مقررات ویژه خویش را اعمال می‌کند.

نمونه عینی این استقلال حقوقی را می‌توان در «حق فسخ مجلس» مشاهده کرد. در قرارداد تلفیقی بیع و اجاره، حق فسخ مجلس که ویژه عقد بیع است، تنها در بخش مربوط به بیع اجرا می‌شود و به بخش اجاره که عقدی لازم و فاقد این خیار است، سرایت نمی‌کند. پس از انحلال تحلیلی، هر عقد، شخصیت حقوقی مستقل خود را بازمی‌یابد و قواعد ویژه خود را به همراه می‌آورد بی‌آنکه در احکام عقد دیگر مداخله کند (نجفی (صاحب جواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص. ۲۳۳؛ جمعی از پژوهشگران (زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۵۹۹). این ویژگی در «خیار تبعض صفقه» نیز نمود می‌یابد. اگر یکی از دو عقد به دلیلی مانند عدم مالکیت، باطل تشخیص داده شود، عقد دیگر به قوت خود باقی می‌ماند، لیکن برای طرف مقابل به جهت تجزیه شدن معامله، حق فسخ کل قرارداد ایجاد می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص. ۳۱۲). همین امکان بطلان یک جزء و صحت جزء دیگر، گواه روشنی بر تکرر حقوقی و استقلال این اجزا از یکدیگر است.

این تفکیک عملی و اجرای قواعد مستقل، تنها با پشتوانه «قاعده تقسیت عوض» امکان‌پذیر می‌شود. این قاعده، یک راهکار حقوقی-اقتصادی با کارکردی دوگانه است. کارکرد نخست و شناخته‌شده‌تر آن، کارکرد «پسینی» به‌عنوان ابزاری برای حل اختلاف است. در صورتی که بخشی از معامله باطل اعلام شود، قاعده تقسیت به طرفین امکان می‌دهد تا سهم جزء باطل شده از ثمن کل را محاسبه و از معامله خارج کنند و بدین ترتیب، مبنای اعمال «خیار تبعض صفقه» را فراهم آورند (حسینی شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص. ۳۰۱).

کارکرد دوم که برای این پژوهش از اهمیت بنیادین برخوردار است، کارکرد «پیشینی» در قالب «مبنای تحلیل حقوقی» است. از این منظر، تقسیط یک فرض قانونی است که اراده اجمالی طرفین نسبت به عوض کلی را به اراده‌ای تفصیلی و قابل تجزیه تبدیل می‌کند. بر پایه این قاعده، عوض واحد به نسبت ارزش بازاری (قیمت سوقیه) هریک از اجزای عقد میان آن‌ها توزیع می‌شود. بدین معنا که ثمن کل بر «قیمت واقعی مبیع» و «اجرت متعارف منفعت» (اجرت المثل) به تناسب تقسیم می‌شود (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۹۴؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۲۹). اتفاق نظر فقها بر این مبنای ارزش‌گذاری تا حدی است که می‌توان آن را «موضع وفاق» تلقی کرد (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۲۸۰). بنابراین، چهارچوب تحلیلی تجزیه عقد ترکیبی و قاعده تقسیط عوض، دو رکن مکمل یک راهکار تحلیلی هستند که با تعیین دقیق سهم مالی هر جزء از عقد تلفیقی، امکان بررسی مستقل جزء مربوط به بیع را در ترازوی احکام ربا فراهم می‌سازند.

۲. ضمیمه ربا؛ کالبدشکافی یک راهکار فقهی

۱.۲. مفهوم‌شناسی ضمیمه در فقه ربا

در نظام حقوقی اسلام، اصل حرمت ربا به عنوان یک قاعده اساسی، با پیش‌بینی راهکارهای مشروع و قانونی برای طراحی معاملات تکمیل شده است. این راهکارها امکان مبادلات اقتصادی کارآمد را بدون ورود به قلمرو حرام فراهم می‌سازند. یکی از مهم‌ترین و مستندترین این راهکارها، قاعده «ضمیمه» است که مشروعیت آن مستقیماً از نصوص روایی گرفته شده و در فقه امامیه به عنوان راه‌حلی برای خروج موضوعی از شمول عنوان ربا پذیرفته شده است.

جوهره این قاعده، شکستن ارکان تحقق ربای معاملی از طریق افزودن یک عنصر خارجی و غیرهم‌جنس (ضمیمه) به یکی از عوضین است. این اقدام باعث می‌شود معامله از حالت ربوی (مبادله دو کالای هم‌جنس) خارج و به یک مبادله مشروع تبدیل شود.

قدر متیقن و روشن‌ترین مصداق این راهکار، «ضمیمه کالایی» است. این مهندسی حقوقی در روایات معتبری مورد تأیید قرار گرفته است. در مثال کلاسیک آن، از امام (علیه‌السلام) درباره معامله هزار درهم به انضمام یک دینار در مقابل دو هزار درهم سؤال می‌شود و ایشان آن را جایز می‌شمارند. نکته بسیار مهم در این روایات، بازسازی زمینه اجتماعی و پاسخ به یک شبهه رایج است. هنگامی که معترضان این روش را صرفاً یک «حیله» یا «فرار» صوری می‌نامیدند، پاسخ

امام (علیه‌السلام) ماهیت این راهکار را روشن می‌سازد: «نَعَمْ الشَّيْءُ الْفَرَارُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ»؛ چه نیکوست گریختن از حرام به سوی حلال (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص. ۲۴۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص. ۱۷۸). این بیان نشان می‌دهد که ضمیمه یک کلاه شرعی مذموم نیست، بلکه یک ساختاردهی هوشمندانه و مشروع برای رسیدن به یک هدف حلال است (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴). تحلیل دقیق فقهی از این راهکار، شرط ماهوی تأثیرگذاری آن را آشکار می‌سازد؛ ضمیمه زمانی مؤثر است که از جنس «ضمیمه کردن یک مال به مبیع» (ضم مال بمال) باشد؛ به گونه‌ای که عنوان «مبیع» بر «مجموع» هر دو کالا صدق کند. به بیان دیگر، ضمیمه باید موضوع معامله را به‌طور واقعی تغییر دهد. در مثال مذکور، معامله دیگر «فروش درهم به درهم» نیست، بلکه «فروش یک بسته کالایی مرکب» است. از آنجاکه عوضین دیگر ماهیتاً هم‌جنس نیستند، شرط اصلی تحقق ربای معاملی از میان می‌رود و زیاده موجود در یکی از طرفین، در مقابل آن جزء غیرهم‌جنس (دینار) قرار می‌گیرد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۸).

با این حال، زمانی که ضمیمه از جنس «کالا» نبوده و یک «تعهد حقوقی» باشد، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. مثال بارز این حالت، جمع «بیع و سلف» است مانند آنکه کسی کالایی را بفروشد به شرط آنکه خریدار، وامی (سلف) به او بدهد. این ترکیب که در روایات از آن نهی شده (نهی النبی عن بیع و سلف)، در فقه امامیه حمل بر کراهت شده است و ممنوع نیست، اما نشان‌دهنده حساسیت نسبت به ترکیب فروش با تعهدات مالی دیگر است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۴، ص. ۷۹۲). این حساسیت از آنجا ناشی می‌شود که دیگر به‌سادگی نمی‌توان ادعا کرد که موضوع مبیع تغییر کرده است. در اینجا، یک تعهد (قرض دادن) در کنار یک کالا (مبیع) قرار گرفته است و این سؤال مطرح می‌شود که آیا یک «تعهد» می‌تواند همان نقش حقوقی یک «کالای خارجی» را در تغییر ماهیت معامله ایفا کند یا خیر؟ فقها چنین ترکیبی را باطل ندانسته‌اند، اما تردیدهای پیرامون آن نشان می‌دهد که هرچه از ضمیمه «کالایی» فاصله می‌گیریم و به سمت ضمیمه‌های «تعهدی» و «عقدی» حرکت می‌کنیم، از حوزه قطعی جواز خارج و به قلمرو تحلیل‌های دقیق‌تر وارد می‌شویم. بنابراین، معیار قاطع برای تشخیص ضمیمه مؤثر، قابلیت آن در هم‌جوشی با عوضین و تغییر ماهیت «مبیع» از یک شیء بسیط به یک بسته کالایی مرکب است؛ معیاری که سنگ محک ارزیابی «عقد اجاره» در ایفای چنین نقشی خواهد بود.

۲.۲. نقد نظریه کفایت «ضمیمه عقدی»

پس از آنکه ماهیت و معیار ضمیمه مؤثر در فقه ربا تبیین شد، اکنون می‌توان به پرسش اصلی این پژوهش بازگشت؛ آیا در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «عقد اجاره» می‌تواند همان نقش ضمیمه را برای «عقد بیع» ایفا کند و آن را از شمول حرمت ربا خارج سازد؟ در نگاه نخست، ممکن است این نظریه قابل دفاع به نظر برسد؛ زیرا «منفعت» در عقد اجاره، خود نوعی مالیت دارد و افزودن آن به معامله، عوضین را از هم‌جنس بودن صرف خارج می‌کند. براین اساس، می‌توان تصور کرد که انضمام عقد اجاره به بیع، همان کارکرد ضمیمه کردن یک کالای غیرهم‌جنس را دارد (موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۸). باوجوداین، این دیدگاه در برابر تحلیل دقیق حقوقی و معیارهای سخت‌گیرانه‌ای که برای ضمیمه رافع ربا وجود دارد، تاب نمی‌آورد. فقهای متأخر با ژرف‌نگری، میان «ضمیمه کردن یک مال به مبیع» و «ضمیمه کردن یک عقد به عقد دیگر» تمایزی قاطع قائل شده و دومی را برای رفع حرمت ربا کافی ندانسته‌اند (طباطبایی قمی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۱۸۲).

استدلال محوری در رد کفایت ضمیمه عقدی، بر این پایه استوار است که در چنین ترکیبی، شرط بنیادین ضمیمه یعنی «تغییر ماهیت مبیع» هرگز محقق نمی‌شود. آنچه در عالم واقع رخ داده، صرفاً یک انضمام صوری در مقام انشا و بیان اراده است نه یک ادغام ماهوی در موضوع معامله. مبیع در جزء مربوط به بیع، همچنان همان کالای ربوی (مثلاً یک دینار) به‌تنهایی است و «منفعت خانه» به‌عنوان یک مال دیگر به آن ضمیمه نشده است تا یک «بسته کالایی مرکب» را به‌عنوان مبیع تشکیل دهد. به بیان دقیق خویی، «مبیع در اینجا فقط دینار است بدون آنکه شیء دیگری به‌عنوان جزء مبیع با آن همراه شود. نهایت چیزی که رخ داده، ضمیمه شدن معامله‌ای دیگر (یعنی اجاره) به معامله بیع است» (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴). عقد اجاره یک ماهیت حقوقی مستقل با موضوع (منفعت) و عوض تحلیلی خاص خود باقی می‌ماند و نمی‌تواند هم‌زمان بخشی از موضوع معامله‌ای دیگر (بیع) باشد. در واقع، آنچه ضمیمه شده، یک «عقد» است نه یک «مال» و این دو، دو مقوله کاملاً متفاوت در عالم حقوق هستند.

قدرتمندترین برهان برای اثبات این استقلال ماهوی و در نتیجه، عدم کفایت ضمیمه عقدی، توسل به فرض «تعدد مالکین» است. اگر تصور شود که یک وکیل، به نمایندگی از دو مالک مستقل، خانه یکی را اجاره می‌دهد و دینار دیگری را در همان صیغه واحد به فروش می‌رساند،

تردیدی باقی نمی‌ماند که عقد اجاره متعلق به مالک اول نمی‌تواند ضمیمه‌ای برای بیع متعلق به مالک دوم محسوب شود و آن را از وصف ربوی بودن خارج کند. استقلال کامل دو جریان حقوقی و مالی در این فرض، امری بدیهی است. این برهان به‌وضوح نشان می‌دهد که ماهیت حقوقی عقود، تابع مالکیت و موضوع مستقل خود است و صرف تجميع انشایی توسط یک شخص، آن‌ها را در یکدیگر ادغام نمی‌کند. وقتی در فرض تعدد مالکین، تحقق ضمیمه امری ناممکن و غیرمنطقی است، در فرض مالک واحد نیز ماهیت تغییر نمی‌کند؛ زیرا وحدت مالک، تأثیری در استقلال ماهوی دو عقد مجزا که بر دو موضوع متفاوت (عین و منفعت) واقع شده‌اند، ندارد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴). بنابراین، «ضمیمه عقدی» یک انضمام شکلی و فاقد جوهر و ماهیت «ضمیمه رافع ربا» است و نمی‌تواند معامله ربوی را مشروع سازد.

۳.۲. بررسی شبهه متقابل؛ آیا منفعت، مال نیست؟

قوی‌ترین شبهه و استدلال متقابلی که می‌توان در برابر نظریه عدم کفایت «ضمیمه عقدی» مطرح کرد، یک برساخته منطقی است که از دل اصول مسلم فقهی استخراج می‌شود. این شبهه بر دو مقدمه استوار است که هر دو از پشتوانه فقهی محکمی برخوردارند. مقدمه اول آنکه، «منفعت» در عقد اجاره بدون هیچ تردیدی دارای ارزش اقتصادی و وصف «مال» است و اساساً صحت عقد اجاره بر همین مالیت استوار است. مقدمه دوم آنکه، خود قاعده «تقسیت عوض» که پیش‌تر بررسی شد، ارزش منفعت (اجرت‌المثل) و ارزش عین (قیمت‌المبیع) را در یک ترازوی اقتصادی و در عرض یکدیگر قرار می‌دهد و آن‌ها را به‌عنوان اجزای هم‌سنگ یک عوض واحد به رسمیت می‌شناسد (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۹۴؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۲۹). نتیجه منطقی این دو مقدمه آن است که اگر معیار ضمیمه رافع ربا، «ضم مال به مال» است و منفعت نیز «مال» به شمار می‌آید، پس انضمام عقد اجاره که متضمن تملیک این «مال» است، باید برای تحقق ضمیمه و خروج از ربای معاملی کافی باشد.

این استدلال قدرتمند با وجود ظاهر منطقی، در برابر تحلیل دقیق از ماهیت حقوقی قرارداد تاب نمی‌آورد. پاسخ به این شبهه در گروی تفکیک میان «مالیت داشتن» یک شیء و «جایگاه حقوقی» آن در ساختار معامله است. مقدمات استدلال (مال بودن منفعت و هم‌سنگی اقتصادی آن در تقسیت) کاملاً صحیح است، اما نتیجه‌گیری آن از یک خطای تحلیلی رنج می‌برد؛ زیرا معیار

کلیدی و مؤثر در ضمیمه رافع ربا، صرفاً افزودن یک «مال» به معامله نیست، بلکه افزودن آن به گونه‌ای است که «جزء مبیع» محسوب شود و ماهیت موضوع عقد بیع را تغییر دهد. چنان‌که در تحلیل روایات ضمیمه گذشت، شرط تأثیرگذاری آن است که عنوان «مبیع» بر «مجموع» هر دو کالا صدق کند (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۸).

در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «منفعت خانه» هرگز به عنوان جزئی از «مبیع» وارد معامله نمی‌شود. منفعت در اینجا، «موضوع عقد اجاره» است نه ضمیمه «موضوع عقد بیع». این دو، دو رابطه حقوقی موازی هستند که در یک انشا جمع شده‌اند، اما موضوعات آن‌ها در یکدیگر ادغام نمی‌شود. عنوان «مبیع» در این معامله، همچنان به تنهایی بر کالای ربوی (مثلاً دینار) صدق می‌کند و هرگز نمی‌توان به مجموعه «دینار و منفعت یک ساله خانه» عنوان «مبیع» را اطلاق کرد. بنابراین، شبهه مذکور از آنجا ناشی می‌شود که میان واقعیت اقتصادی (انتقال دو مال در یک معامله) و واقعیت حقوقی (وجود دو موضوع قرارداد مستقل) خلط می‌کند. قواعد فقهی ربا، ناظر بر واقعیت حقوقی و ماهیت دقیق «عقد بیع» است که در این فرض، موضوع آن بسیط باقی مانده و با انضمام عقد دیگر، مرکب نشده است. از این رو منفعت، مال است، اما چون در قالب یک عقد مستقل (اجاره) و نه به عنوان جزئی از مبیع به معامله ضمیمه شده، فاقد صلاحیت لازم برای ایفای نقش ضمیمه رافع رباست.

۴.۲. برهان تعدد مالکین و نتایج آن در تبیین استقلال هویتی عقود

قاطع‌ترین استدلال برای اثبات عدم کفایت «ضمیمه عقدی»، بررسی فرضی است که در آن مالکین متعدد وجود دارند. این برهان که بر اصل «استقلال هویتی عقود در تحلیل حقوقی» (نجفی صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص. ۲۳۳) استوار است، به روشنی نشان می‌دهد که ادغام ماهوی دو عقد از طریق انضمام صوری ممکن نیست (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴). گام اول: صورت‌بندی فرض: برای تبیین این برهان، فرض می‌شود که یک وکیل به نمایندگی از دو مالک مستقل عمل می‌کند. او مأمور است خانه مالک «الف» را اجاره دهد و هم‌زمان، دینار متعلق به مالک «ب» را در همان معامله به فروش برساند. اگر این وکیل هر دو تعهد را در قالب یک صیغه واحد و با عوضی یکپارچه در مقابل یک مشتری منعقد سازد، ساختاری مشابه با مسئله اصلی (جمع بیع و اجاره) شکل می‌گیرد با این تفاوت که هر جزء از معامله، به

یک مالک مجزا تعلق دارد.

گام دوم: استنتاج نتیجه بدیهی: در این فرض، این پرسش مطرح می‌شود که آیا عقد اجاره متعلق به مالک «الف»، می‌تواند به عنوان ضمیمه‌ای برای بیع ربوی متعلق به مالک «ب» عمل کند و آن را مشروع سازد؟ پاسخ به این پرسش، منفی و بدیهی است. در این ساختار، هیچ تردیدی وجود ندارد که دو جریان حقوقی و مالی کاملاً مستقل در حال وقوع است؛ عوضی که برای اجاره پرداخت می‌شود به مالک «الف» تعلق دارد و عوض بیع به مالک «ب». استقلال کامل این دو رابطه حقوقی که هریک ریشه در مالکیت و اراده‌ای مجزا دارند، مانع آن است که یکی بتواند ماهیت دیگری را تغییر دهد. بی‌شک مشتری نمی‌تواند در مقابل مالک «ب» ادعا کند که بیع دینار ربوی نیست؛ زیرا هم‌زمان خانه‌ای از مالک «الف» اجاره کرده است. در این فرض، عدم صدق عنوان ضمیمه، امری غیرقابل تأمل است (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴).

گام سوم: تعمیم منطقی: اکنون، گام نهایی و تعیین‌کننده برداشته می‌شود؛ اگر در فرض تعدد مالکین، استقلال ماهوی عقود و عدم امکان تأثیرگذاری یکی بر دیگری امری قطعی و غیرقابل تردید است، چگونه می‌توان پذیرفت که صرف «وحدت مالک» این ماهیت ذاتی را تغییر دهد؟ ماهیت حقوقی «بیع» و «اجاره» امری ثابت و برآمده از قصد طرفین نسبت به تملیک عین یا منفعت است و تابع شخصیت یا تعداد مالکین نیست. وحدت مالک، یک امر عرضی و خارجی نسبت به ماهیت عقود است و نمی‌تواند دو ماهیت حقوقی متمایز را در یکدیگر ادغام کند و از آن‌ها یک «مبیع مرکب» بسازد. این برهان به‌وضوح نشان می‌دهد که انضمام دو عقد در یک انشا، یک انضمام «صوری» است نه «ماهوی». بنابراین، همان‌طور که در فرض تعدد مالکین، اجاره نمی‌تواند ضمیمه رافع ربا باشد، در فرض مالک واحد نیز از چنین صلاحیتی برخوردار نیست و این، دلیل قاطعی بر عدم کفایت «ضمیمه عقدی» برای فرار از ربای معاملی است (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص. ۴۰۴).

۳. تحلیل تطبیقی سایر احکام وضعی در عقود تلفیقی

پیش از ورود به تحلیل دقیق حکم «ربا»، ضروری است کارآمدی ابزارهای تحلیلی فقه (نظریه انحلال و قاعده تقسیط) را در مواجهه با یک چالش کلاسیک و بنیادین دیگر بیازماییم؛ «شبهه

غرر و جهالت». بررسی این چالش نشان می‌دهد که چگونه فقها با به‌کارگیری همین چهارچوب تحلیلی، یکی از جدی‌ترین موانع صحت این‌گونه قراردادها را مرتفع ساخته‌اند و این موفقیت، مسیر را برای تحلیل چالش‌های دیگر هموار می‌سازد. این چالش که به‌طور برجسته در تأملات فقهی محقق اردبیلی بازتاب یافته است، استدلال می‌کند که لازمه صحت عقود بیع و اجاره، معلوم بودن عوضین است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص. ۵۳۲). در عقد تلفیقی، عوض کل معلوم است، اما عوض تفصیلی هریک از دو عقد (قیمت مبیع و مبلغ اجاره‌بها) در لحظه انشا مجهول است (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص. ۱۴۶). از منظر منتقدین، همین جهالت تفصیلی، معامله را در معرض ریسک و عدم شفافیت قرار می‌دهد و آن را مصداق «بیع غری» می‌کند که در شریعت از آن نهی شده است.

در مقابل این دیدگاه، مشهور فقها با ارائه پاسخی دولایه و مستحکم، این اشکال را مرتفع دانسته‌اند. لایه نخست پاسخ بر این مبنا استوار است که در چنین ساختاری، مجموعه عقود «به‌منزله یک عقد واحد» تلقی می‌شود و برای رفع غرر، «علم اجمالی به عوض در برابر کل معامله» کفایت می‌کند. از این منظر، جهالت به اجزا تا زمانی که به جهل در کل معامله سرایت نکند، ضرری به صحت آن نمی‌زند؛ زیرا همین مقدار از علم برای انتفای غرر و ریسک غیرمتعارف کافی است (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۲۸۰؛ ابن ابی‌جمهور، ۱۴۱۰ق، ص. ۱۱۷؛ اشتهااردی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۷، ص. ۲۷۳). لایه دوم پاسخ، به کارکرد تعدیل‌کننده «قاعده تقسیط» اشاره دارد. وجود یک مکانیسم عقلایی و مورد وفاق برای تعیین ارزش هر جزء بر اساس قیمت متعارف بازار، هرگونه غرر غیرقابل کنترل را از میان برمی‌دارد و معامله را شفاف و قابل ارزیابی می‌سازد (یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۱۱۵).

تحلیل عمیق‌تر این مناقشه، ریشه‌های آن را در یک بحث دقیق «اصول فقهی» آشکار می‌سازد؛ ماهیت دلیل بطلان غرر. اگر دلیل بطلان، «دلیل لبی» (مانند اجماع یا سیره عقلا) باشد، دامنه آن محدود به قدر متیقن یعنی موارد غرر در عقود مستقل و بسیط است و شامل ساختارهای جدید و تلفیقی که مورد اتفاق اصحاب است، نمی‌شود (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص. ۱۴۶). اما اگر دلیل بطلان، «دلیل لفظی» (مانند روایت «نهی النبی عن بیع الغرر») باشد، اطلاق آن در نگاه اول می‌تواند شامل مسئله حاضر نیز بشود. با این حال، فقها در پاسخ به این فرض نیز

استدلال کرده‌اند که «اتفاق اصحاب» و اجماع عملی ایشان بر صحت عقود تلفیقی، به مثابه یک «مخصص لبی» عمل می‌کند و این مورد را از شمول آن اطلاق عام خارج می‌سازد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، صص. ۱۴۶-۱۴۷). موفقیت فقها در پاسخ‌گویی به چالش غرر با استفاده از ابزارهای انحلال و تقسیط، اعتبار و کارآمدی این چهارچوب تحلیلی را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که این مبانی، ظرفیت لازم برای تحلیل دقیق احکام وضعی دیگر از جمله ربا را نیز دارا هستند.

۱.۳. چالش بیع صرف؛ لزوم تقابض در مجلس

تحلیل کارآمدی «نظریه انحلال» محدود به حل چالش غرر نیست، بلکه در مواجهه با سایر احکام وضعی خاص نیز قدرت تبیین‌گری خود را به نمایش می‌گذارد. یکی از برجسته‌ترین این موارد، اعمال شرط «تقابض در مجلس» است که از احکام ویژه «بیع صرف» (مبادله طلا و نقره) به شمار می‌رود. این شرط که در نصوص روایی معتبر بر آن تأکید شده است (موسوی خلیفائی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۸۸۷)، حکم می‌کند که در مبادله نقدین، عوضین باید پیش از ترک جلسه عقد، به قبض یکدیگر درآیند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این حکم آمره در ساختار پیچیده یک عقد تلفیقی که تنها جزئی از آن مصداق بیع صرف است، چگونه اعمال می‌شود؟ پاسخ به این پرسش نه تنها یک مسئله فرعی را روشن می‌سازد، بلکه به مثابه یک تأیید قاطع بر درستی مبنای انحلال عمل می‌کند.

این مسئله به بهترین شکل در مثال مشهور صاحب عروة‌الوثقی تبیین شده است. ایشان فرض می‌کنند که شخصی در یک انشای واحد بگوید «این خانه را به تو اجاره دادم و این دینار را به تو فروختم در مقابل ده دینار». فتوای ایشان در این خصوص، یک شاهکار تحلیل فقهی است؛ شرط تقابض در مجلس، «نسبت به جزء بیع» الزامی است (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۶۲۴). این فتوا، محصول یک فرایند تحلیلی چندمرحله‌ای است که دقیقاً بر مبانی پیش‌گفته استوار است. در مرحله اول، فقیه با به کارگیری «نظریه انحلال»، عقد واحد را به دو ماهیت مستقل «بیع» و «اجاره» تجزیه می‌کند. در مرحله دوم، ماهیت جزء بیع را به عنوان مصداقی از «بیع صرف» شناسایی می‌کند. در مرحله سوم، با اعمال «قاعده تقسیط»، مشخص می‌کند که چه سهمی از عوض کل (ده دینار) به این جزء تعلق دارد. در مرحله نهایی، حکم خاص بیع صرف (الزوم تقابض) را تنها بر

همان جزء شناسایی شده و سهم معین شده از عوض اعمال می‌کند.

این فرایند به قوی‌ترین شکل ممکن، صحت و کارآمدی «نظریه انحلال» را اثبات می‌کند؛ زیرا اگر عقد تلفیقی، یک ماهیت حقوقی جدید، بسیط و غیرقابل تجزیه باشد، دیگر عنوان «بیع صرف» بر آن صدق نمی‌کند تا حکم خاص آن را بپذیرد. اعمال یک حکم مختص به بیع بر جزئی از یک معامله بزرگ‌تر تنها در صورتی ممکن است که آن جزء، هویت حقوقی مستقل خود را به عنوان «بیع» حفظ کرده باشد. این دقت نظر تا آنجا پیش می‌رود که فقها در ادامه همین بحث، میان عناوین حقوقی مختلف تمایز قائل شده‌اند؛ چنان‌که بسیاری از محشین عروه معتقدند اگر همین معامله در قالب «صلح» انجام می‌شد (برای مثال، «...و مصالحه کردم با تو بر این دینار...»)، شرط تقابض در مجلس الزامی نبود؛ زیرا لسان ادله تقابض، مختص عنوان «بیع» است. این در حالی است که حکم حرمت «ربا» به دلیل عمومیت ادله آن که ناظر بر ماهیت مبادله است و نه عنوان آن، شامل صلح نیز می‌شود (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص. ۱۱۶). این سطح از تفکیک و دقت نظر، به بهترین شکل نشان می‌دهد که نظریه انحلال، یک اصل بنیادین و کارآمد در تحلیل حقوقی عقود تلفیقی است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش به یک نتیجه قاطع منتهی شد که در نظام حقوقی اسلام، افزودن یک «عقد» به عقد دیگر نمی‌تواند تأثیر قابل توجهی در تغییر هویت حقوقی و احکام اساسی آن داشته باشد. فقه امامیه با رویکردی منعطف، ساختارهای پیچیده قراردادی مانند «جمع بین عقدین» را می‌پذیرد، اما این پذیرش شکلی، مجوزی برای نادیده گرفتن هویت مستقل اجزای تشکیل‌دهنده آن محسوب نمی‌شود. کاربرد چهارچوب تحلیلی تجزیه عقد ترکیبی در مواجهه با چالش‌هایی مانند غرر و بیع صرف، اثبات کرد که هر بخش از عقد تلفیقی، هویت حقوقی مستقل خود را حفظ می‌کند. براین اساس، پژوهش حاضر به وضوح نشان داد که «ضمیمه عقدی» فاقد شرایط لازم برای ایفای نقش «ضمیمه رافع ربا» است؛ زیرا «ضمیمه عقدی» قادر به ایجاد یک «مبیع مرکب» و تغییر ماهیت «موضوع عقد بیع» نیست. برهان «تعدد مالکین» نیز به شکلی انکارناپذیر نشان داد که استقلال ماهوی عقود، امری ذاتی است که وحدت اعتباری مالک نمی‌تواند آن را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، حکم نهایی آن است که در فرض اجتماع بیع و اجاره، اگر جزء بیع پس از تقسیط

عوض، مصداق معامله ربوی باشد، باطل است و ضمیمه شدن عقد اجاره، تأثیری در این بطلان نخواهد داشت.

این یافته، دلالت‌های نظری عمیقی دارد که برجسته‌ترین آن، نشان‌دهنده اولویت «تحلیل محتوای حقوقی» بر «توجه صرف به شکل و فرم قرارداد» در فقه معاملات است. فقه امامیه در این زمینه به وضوح نشان می‌دهد که صرف چینی‌سوری و ظاهری قراردادهای برای تعیین حکم نهایی کافی نیست، بلکه باید به محتوا، اثرات حقوقی، ماهیت و جوهر روابط حقوقی واقعی ایجادشده نگریست. این رویکرد از طریق ابزارهای دقیقی مانند «تفکیک مفهومی» (میان ضم عقد و ضم مال) و «فروض حقوقی» (مانند فرض تعدد مالکین)، به نظام حقوقی عمق و استحکامی می‌بخشد که آن را از سطحی‌نگری و تمسک به ظواهر مصون می‌دارد. این پژوهش به روشنی اثبات می‌کند که فقه امامیه، نظامی «محتوامحور» و «اثرگرا» است که ضمن انعطاف‌پذیری در پذیرش شکل‌های جدید قراردادی، بر حفظ اصول بنیادین و قواعد اساسی خود پایبند می‌ماند.

همچنین، یافته‌های این تحقیق مستقیماً بر حوزه «مالیه و بانکداری اسلامی» تأثیرگذار است و دلالت‌های کاربردی روشنی ارائه می‌دهد. تمایز قاطع میان ضمیمه عقدی و کالایی، یک معیار شفاف برای ارزیابی شرعی ابزارهای مالی ترکیبی مدرن ایجاد می‌کند. برای مثال، در تحلیل اعتبار صکوک که در آن عناصری از بیع و اجاره با یکدیگر ترکیب می‌شوند، این پرسش کلیدی را می‌توان با معیار مذکور بررسی کرد که آیا ساختار طراحی‌شده، یک ترکیب واقعی از دارایی‌ها و منافع است یا صرفاً پوششی برای یک رابطه «دین» با سود ثابت. تحلیل ارائه‌شده در این مقاله، این ابزار دقیق را در اختیار کارشناسان قرار می‌دهد که فراتر از صورت ظاهری قرارداد، به ماهیت حقیقی جریان‌های مالی و حقوقی بنگرند و ساختارهای مشروع را از پوشش‌های صوری برای معاملات ربوی تمییز دهند.

منابع

- (۱) قرآن كريم.
- (۲) ابن ابی جمهور، محمد بن علی (۱۴۱۰ق). الاقطاب الفقهية علی مذهب الامامية. قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی.
- (۳) ابن سعيد حلی، يحيى بن احمد (۱۴۰۵ق). الجامع للشرایع. قم: مؤسسه سيد الشهداء العلمية.
- (۴) اشتها ردي، علی پناه (۱۴۱۷ق). مدارك العروة (جلد ۲۷). تهران: دارالاسوة للطباعة والنشر.
- (۵) بحرانی (آل عصفور)، يوسف بن احمد بن ابراهيم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاهرة (جلد ۱۸). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- (۶) جمعی از پژوهشگران (زیر نظر سيد محمود هاشمی شاهرودی) (۱۴۱۷ق). معجم فقه الجواهر (جلد ۱). بيروت: الغدير للطباعة والنشر والتوزيع.
- (۷) حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (جلد ۱۸). قم: مؤسسه آل البيت.
- (۸) حسینی شیرازی، سيد صادق (۱۴۲۵ق). التعليقات علی شرایع الاسلام (جلد ۱). قم: استقلال.
- (۹) حسینی عاملی، سيد محمد جواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-الحدیثة) (جلد ۱۴). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- (۱۰) حلی (علامه)، حسن بن يوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام (جلد ۲). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- (۱۱) حلی (علامه)، حسن بن يوسف بن مطهر (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (ط-الحدیثة) (جلد ۱۰). قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
- (۱۲) حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام (جلد ۲). قم: مؤسسه اسماعيليان.
- (۱۳) سبزواری، سيد عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب الاحکام (للسبزواری) (جلد ۱۹). قم: مؤسسه المنار.
- (۱۴) شهید اول، محمد بن مکی (بی تا). القواعد والفوائد (جلد ۲). قم: کتاب فروشی مفید.
- (۱۵) طباطبایی حکیم، سيد محسن بن مهدی (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی (جلد ۱۲). قم: مؤسسه دارالتفسیر.
- (۱۶) طباطبایی قمی، سيد تقی (۱۴۲۳ق). الآراء والمبانی فی الاصول والفقه والرجال والتفسير (الغاية القصوى فی التعليق علی العروة الوثقی؛ کتاب الاجارة) (جلد ۱). قم: محلاتی.
- (۱۷) عاملی (شهید ثانی)، زين الدين بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الافهام الى تنقيح شرایع الاسلام (جلد ۳). قم: مؤسسه المعارف الاسلامية.

- ۱۸) فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۳ق). نضد القواعد الفقهية على مذهب الامامية. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۱۹) فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (بی تا). مفاتیح الشرایع (جلد ۳). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۲۰) کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی (ط - الاسلامیة) (جلد ۵). تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- ۲۱) محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (جلد ۴). قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام).
- ۲۲) مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان (جلد ۸). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۲۳) موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۷ق). فقه الشیعة؛ کتاب الاجارة (جلد ۱). تهران: مرکز فرهنگی منیر.
- ۲۴) موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخویی (جلد ۳۰). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- ۲۵) موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). المستند فی شرح العروة الوثقی. قم.
- ۲۶) نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن بن باقر (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلد ۲۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۲۷) هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۹ق). کتاب الاجارة (جلد ۲). قم: دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
- ۲۸) یزدی، سید محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی (للسید الیزدی) (جلد ۲). بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۲۹) یزدی، سید محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی (المحشی) (جلدهای ۲ و ۵). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

References

- 1) The Holy Quran.
- 2) A Group of Scholars (Under supervision of Sayyid Mahmoud Hashemi Shahrudi) (1417 AH/1996). Mu'jam feqh al-Jawāhir (Vol. 1). Beirut: Al-Ghadir for Printing, Publishing and Distribution [in Arabic].
- 3) Amili (Shahid-e Sani), Zain al-Din ibn Ali (1413 AH/1992). Masālik al-afhām ilā tanqīh Šarā'i' al-Eslām (Vol. 3). Qom: Islamic Knowledge Institute [in Arabic].
- 4) Bahrani (Aal Asfoor), Yousuf ibn Ahmad ibn Ibrahim (1405 AH/1984). al-Ḥadā'iq al-nādirah fī aḥkām al-'itrat al-tāhirah (Vol. 18). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 5) Eshtehardi, Ali Panah (1417 AH/1996). Madārik al-'Urwah (Vol. 27). Tehran: Dar al-Uswah for Printing and Publishing [in Arabic].
- 6) Fayz Kashani, Mohammad Mohsen ibn Shah Morteza (n.d.). Mafātīḥ al-šarā'i' (Vol. 3). Qom: Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
- 7) Fazel Miqdad, Miqdad ibn Abdallah (1403 AH/1982). Naḍd al-qavā'id al-feqhīyah 'alā maḍhab al-Emāmīyah. Qom: Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
- 8) Hashemi Shahrudi, Sayyid Mahmoud (1429 AH/2008). Ketāb al-ijārah (Vol. 2). Qom: Encyclopaedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
- 9) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1413 AH/1992). Qavā'id al-aḥkām fī ma'rifat al-ḥalāl va al-ḥarām (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 10) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1414 AH/1993). Taḍkirat al-foqahā' (Modern ed., Vol. 10). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 11) Hilli (Muhaqqiq), Jafar ibn Hasan (1408 AH/1987). Šarā'i' al-Eslām fī masā'il al-ḥalāl va al-ḥarām (Vol. 2). Qom: Ismā'īliyyān Institute [in Arabic].
- 12) Hosseini Amili, Sayyid Mohammad Javad ibn Mohammad (1419 AH/1998). Miftāḥ al-karāmah fī šarḥ Qavā'id al-'Allāmah (Modern ed., Vol. 14). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 13) Hosseini Shirazi, Sayyid Sadiq (1425 AH/2004). al-Ta'liqāt 'alā Šarā'i' al-Eslām (Vol. 1). Qom: Esteqlal [in Arabic].
- 14) Hurr al-Amili, Mohammad ibn Hasan (1409 AH/1988). Wasā'il al-Ši'ah (Vol. 18). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 15) Ibn Abi Jumhur, Mohammad ibn Ali (1410 AH/1989). al-Aqtāb al-feqhīyah 'alā maḍhab al-Emāmīyah. Qom: Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
- 16) Ibn Sa'id Hilli, Yahya ibn Ahmad (1405 AH/1984). al-Jāmi' lil-šarā'i'. Qom: Sayyid al-Shohada Scientific Institute [in Arabic].
- 17) Kulayni, Abu Jafar Mohammad ibn Ya'qub (1407 AH/1986). al-Kāfi (Vol. 5). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Arabic].
- 18) Mousavi Khalkhali, Sayyid Mohammad Mehdi (1427 AH/2006). Feqh al-Ši'ah: Ketāb al-ijārah (Vol. 1). Tehran: Muneer Cultural Center [in Arabic].
- 19) Mousavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (1418 AH/1997). Mawsū'at al-Imām al-Khū'i (Vol. 30). Qom: Al-Khoei Institute [in Arabic].

- 20) Mousavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (n.d.). al-Mustanad fi sharḥ al-ʿUrwat al-vuṭqā. Qom [in Arabic].
- 21) Muhaqqiq Karaki, Ali ibn Hossein (1414 AH/1993). Jāmiʿ al-maqāṣid fi sharḥ al-Qavāʿid (Vol. 4). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 22) Muqaddas Ardabili, Ahmad ibn Mohammad (1403 AH/1982). Majmaʿ al-fāʾidah va al-burhān fi sharḥ Iršād al-aḥḥān (Vol. 8). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 23) Najafi (Sahib al-Jawahir), Mohammad Hasan ibn Baqir (1404 AH/1983). Javāhir al-kalām fi sharḥ Šarāʾiʿ al-Eslām (Vol. 23). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 24) Sabzawari, Sayyid Abd al-Aʿla (1413 AH/1992). Muḥaḍḍab al-aḥkām (Vol. 19). Qom: Al-Manar Institute [in Arabic].
- 25) Shahid-e Awwal, Mohammad ibn Makki (n.d.). al-Qavāʿid va al-favāʾid (Vol. 2). Qom: Mofid Bookstore [in Arabic].
- 26) Tabatabai Hakim, Sayyid Mohsen ibn Mahdi (1416 AH/1995). Mustamsak al-ʿUrwat al-vuṭqā (Vol. 12). Qom: Dar al-Tafsir Institute [in Arabic].
- 27) Tabatabai Qomi, Sayyid Taqī (1423 AH/2002). al-Ārāʾ va al-mabānī fi al-uṣūl va al-feqh va al-rijāl va al-tafsīr (al-Gāyat al-quṣvā fi al-taʿlīq ʿalā al-ʿUrwat al-vuṭqā: Ketāb al-ijārah) (Vol. 1). Qom: Mahallati [in Arabic].
- 28) Yazdi, Sayyid Mohammad Kazim ibn Abd al-Azim (1409 AH/1988). al-ʿUrwat al-vuṭqā (Vol. 2). Beirut: Al-Aʿlami Foundation for Publications [in Arabic].
- 29) Yazdi, Sayyid Mohammad Kazim ibn Abd al-Azim (1419 AH/1998). al-ʿUrwat al-vuṭqā (al-Muḥaššā) (Vols. 2 & 5). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].